



# پیغام عشق

قسمت نہہدم





با عرض سلام

«هشیاری جسمی کار نمی‌کند.»

هشیاری جسمی چه بلایی سر ما آورده است؟ با تصویر داریم زندگی می‌کنیم، با توهم داریم زندگی می‌کنیم. همه‌اش با تصاویر ذهنی ارتباط برقرار می‌کنیم، همه‌اش فکر ما این است که دیگران چکار می‌کنند؟! چه کسی بهتر است؟ چه کسی بهتر کار را انجام می‌دهد؟ چه کسی بهتر از همه صحبت می‌کند؟ همه‌اش «تر» و «تر».

یک بار بنشینیم و با خود فکر کنیم که ما انسان‌ها چه فرقی با هم داریم؟ یک نفر سواد ندارد، یک نفر سواد دارد. آن شخصی که سواد ندارد، در ذهنش یک تصویر از آن شخصی که سواد دارد می‌سازد، به این صورت که آن شخص بالاتر از آدم‌های معمولی است و همه چیز را می‌داند. یک شخصی که پول دارد و یا قدرت دارد در ذهنمان بزرگ می‌کنیم، به طوری که کل مردم فکر می‌کنند آن شخص فوق‌بشری است، در صورتی که آن شخص در واقعیت، کوچک‌ترین مشکل خود را نمی‌تواند حل کند.

من ذهنی اگر خودش چیزی برای پُر دادن داشته باشد، هزاران تصویر ذهنی دروغین از خودش می‌سازد و همه‌جا وانمود می‌کند که واقعیت من عین این تصاویر است. اما اگر خودش چیزی برای قدرت‌نمایی و پُر نداشتن باشد، از انسان‌ها و یا حتی از مرده‌ها تصویر ذهنی می‌سازد و آن‌ها را می‌پرستد، و این قدر همانیده با این تصاویر است، که به این کارش افتخار می‌کند و با این کار ارضا می‌شود.

بنابراین یک شخص را که حتی کارهای ساده خود را در بیرون نمی‌تواند انجام دهد را بالا می‌بریم، صرفاً براساس توهم. و او هم که سرتاسر زیر نفوذ من ذهنی است، هزاران تا خراب‌کاری می‌کند، فقط و فقط براساس توهم من ذهنی و هشیاری جسمی.

این تصویرسازی و مقایسه و حسادت، کارهای من ذهنی است و ممکن است با ما به معنویت هم بیاید. همه‌اش به جزئیات توجه می‌کنیم، که چه کسی بهتر است و غیره.



از اشخاص تصاویر ذهنی می‌سازیم و مرکز ما می‌آیند و ما مدام با یک تصویر ذهنی سروکار داریم و زندگی این لحظه را هدر می‌دهیم، صرفاً فقط به خاطر یک چیز توهمی.

خوب این تصاویر ذهنی موشی گنده هستند، چرا؟ چون باعث می‌شوند که ما خودمان را ملامت کنیم، خودمان را دوست نداشته باشیم. با تصویرسازی فکر می‌کنیم که بقیه دارند زندگی می‌کنند و ما محروم مانده‌ایم، ولی واقعیت چیست؟ واقعیت این است که هیچ خبری نیست. هیچ انسان سوپر استاری وجود ندارد. آن شخصی که در ذهنمان از او یک تصویر کامل ساخته‌ایم، یک انسان است مثل ما.

اتفاقاً برعکس است. هر کسی که سعی می‌کند خودش را بیشتر مطرح کند و من من می‌کند، بیشتر درگیری من ذهنی دارد. یادم است به خانواده‌ام می‌گفتم: نگاه به فلانی و بهمانی کن، که چه زندگی‌ای دارند! ولی زندگی ما به درد نمی‌خورد! همه‌اش تصویرسازی ذهنی بود و واقعیت نداشت.

اتفاقاً علت این که این همه محتاج رابطه با دیگران هستیم و سعی می‌کنیم خیلی نزدیک شویم و وارد جزئیات می‌شویم هم، همین است که فکر می‌کنیم خبری است و آن‌ها خاص هستند و اگر با آن‌ها آشنا شویم، زندگی ما بهتر می‌شود.

ما قدرت و اختیار این را نداریم که اجازه ندهیم تصویر ذهنی دیگران، مرکز ما نیاید. پس بنابراین:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹

اختیار آن را نکو باشد که او

مالک خود باشد اندر اتقوا

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار

دور کن آلت، بینداز اختیار



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۹۶

چون نباشد قوتی، پرهیز به

در فرارِ لایطاق آسان بجه

شاید بهتر است وارد جزئیات رابطه نشویم، که رابطه به توقع کشیده شود و ما از طرف مقابل تصویر ذهنی بسازیم و او را


در مرکزمان بگذاریم!

با تشکر و احترام

فرشاد از خوزستان



سلام خدمت آقای شهبازی عزیز 

و دوستان همراه گنج حضور 

برنامه ۹۲۱ و غزل ۲۸۴۲ از دیوان شمس، مولوی

🌟 مراد دل = جهان بی مرادی 🌟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

🌸 دم او جان دهدت، روز نفخت پذیر

🌸 کار او کن فیکونست نه موقوفِ علل

فقط دمِ خداست که وقتی فضا را باز می‌کنی، به تو جانِ همراه با برکات می‌دهد. منتظر هیچ علت، درست شدن، خواستن و رسیدنی در بیرون نباش که جان‌دارت کند. تو فقط کفایت اولین قدم را درست برداری. پای توجهات (که تو هشیاری و توجه زنده هستی) را، از توی ذهن و آنچه نشان می‌دهد بردار، و بگذار توی فضای باز شده، به همین سادگی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

◆ بت من ز در درآمد، به مبارکی و شادی

◆ به مراد دل رسیدم، به جهان بی مرادی

خدا آن جاست، منتظر تو نشسته تا از در درآیی به مبارکی و شادی، و تو را به مراد دلت برساند، تو را به جهان بی مرادی برساند، تو را به فضای یکتایی برساند که جهان (بی مرادی = نخواستن) و آزاد بودن و جان‌دار شدن است.

فضای یکتایی = جهان بی مرادی، جهان نخواستن



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

◆ تو پیرس چون درآمد؟ که برون نرفت هرگز

◆ که درآمد و برون شد، صفتی بود جمادی

تو اگر هم می‌خواهی سؤالی پرسی، پیرس که هشیاری من چطور وارد این فضای یکتایی بشود که هرگز از آن بیرون نرود؟ اگر هشیاری‌ات در سطحی بود که احساس می‌کنی مرتب وارد فضای یکتایی شده و بیرون می‌آیی، پس بدان که هنوز هشیاری جسمی داری. چون هشیاری که تبدیل شده از جسمی به حضور، وقتی وارد فضای یکتایی شود، دیگر خارج نمی‌شود. پس در هیچ منزلی نگو که رسیدم به فضای یکتایی، همین که تو چیزی را به ذهن می‌فهمی، یعنی برده‌ای به ذهن و جسمش کرده‌ای، پس ناخوش می‌کنی هرآن‌چه بر آن کف نهاده‌ای را.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

◆ غلطم، مگو که: چون شد؟ ز چگونگی برون شد

◆ تو چگونه‌ای، ولیکن تو ز بی چگونه زادی

پس از این سؤال کردن‌ها و منتظر پاسخ بودن‌ها دست بردار! این کار برای هشیاری که منظور و مقصود این لحظه‌اش «تبدیل» است، غلط، مانع و کارافزاست. پس در هر سطح هشیاری که در این لحظه هستی، هیچ نپرس، قضاوتش نکن، چند و چون و توصیفش نکن در ذهنت که من کجا بوده‌ام و الآن کجا هستم و به کجا باید برسم.

کار تبدیل از یک‌جایی به بعد از چگونگی‌ها بیرون می‌رود، جایی که فرشته عقل می‌گوید: من از این جلوتر نمی‌توانم بیایم، چون پروبالم از شدت گرمای حضور او می‌سوزد. اگر خواستی با عقل و فهمیدن راه را طی کنی، جلوتر نمی‌توانی بروی، این قانون تبدیل است.



هرچه برایت مهم است و مرکزت می‌آید و به آن توجه می‌کنی، تو همان هستی. پس برای تو که چگونگی‌های خودت، پیشرفتت، تبدیل شدنت، انسان‌ها و اتفاقات مهم است، پس تو «چگونه» شده‌ای، جنس اصلی‌ات را پنهان کرده‌ای، «بی‌چگونگی» را!

تو از بی‌چگونه‌ای زاده شده‌ای که هیچ مثل و مانند و همتایی ندارد که بخواهی گونه و مثلش را در تصوراتی که در ذهن داری پیدا کنی و تعریف و توصیف کنی و بشناسی‌اش. پس اگر می‌خواهی تبدیل به «او» شوی، کافیست این لحظه در مقابل هر سؤال ذهن درباره کیفیت و چگونگی، ۳۰ ثانیه درد هشیارانه بکشی و در مقابل این سؤال ذهن صبر کنی تا ذهن مقاومت و اصرارش برای پرسش و فهمیدن تمام شود و هشیاری‌ات را رها کند، تا در دام ذهن نیفتی.

یا خود خداییت و سکوت باش، یا اگر نمی‌توانی، هم‌خوی خدا باش. سکوت‌های ۳۰ ثانیه‌ای درمقابل هر حرفی که من ذهنی در سرت می‌زند را امتحان کن، تا او را که سکوت محض است در درون حس کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۹

🌸 که بیا من باش یا هم‌خوی من

🌸 تا ببینی در تجلی روی من

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

◆ چه چگونه بد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟

◆ نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی

اصلاً یعنی چه که عدم چگونه بوده است؟! عدم که از جنس «فضا و سکوت» است که چگونگی ندارد. «فضا و سکوت» از جنس خلأ، تهی، نیستی و هیچی است. خنده‌دار نیست این سؤالات من ذهنی؟!



تو در من ذهنی که حادث است و آفل، و بعداً به وجود آمده، چه نشانی برای عدم که همیشه بوده است، می خواهی پیدا کنی؟ من ذهنی که از جنس عدم و قدیمی نیست که بخواهد عدم را بشناسد. او جدیداً در رفتنِ هشیاری به منزلِ ذهن انسانی به وجود آمده، هشیاری انسانی ناظر و شاهد بودن بر کارِ ذهن را فراموش کرده و دنبال همانیدگی‌ها رفته، و در نتیجه این غفلت، من ذهنی به وجود آمده. پس من ذهنی و سوالاتش راجع به چگونگی عدم و نشان پیدا کردن در ذهن، که ببینم آیا من الآن در عدم هستم یا نه؟ و مدام چک کردن با ذهن، هیچ جایگاه و اعتباری ندارد.

تو ای هشیاری خدایی! اگر می خواهی به اصلت زنده شده و بی نهایت و ابدیت شوی، نگاه کن به اولین قدمی که تو و زندگی در روز آلت که «تو = زندگی» بودی، برداشتید. و الآن هم، همیشه زندگی این لحظه دارد اولین قدم را برمی دارد، آن هم برداشتنِ قدم درستِ فضاگشایی اطرافِ «هر آن جور که تو این لحظه هستی و هر آن چه این لحظه انجام می دهی» هست، همه را با آغوش باز از تو می پذیرد.

این تو هستی که از اصلت جدا شده ای و در حسِ خفاشِ جدایی، داری اولین قدم را با فضا بندی کژ می گذاری و تا ثریا دیوارت کژ می رود. پس تو که باید روی او را ببینی و در تجلی روی او را نشان دهی، همواره این لحظه اولین قدم را درست بردار: فضاگشایی اطرافِ «هر آن چه ذهنت نشان می دهد و هر آن چه قضا و کن فکان برایت پیش می آورد.»

تو فقط اولین قدمِ جلوی چشمِ عدمت را ببین که این لحظه و این جا پیش رو داری، به ذهن که می پرسد: بعدش چی؟ بگو: بعدش باشد برای بعد!

پس نگران هیچ قدم دیگری نباش! این لحظه فقط اولین قدم را داری که برداری، با کمکِ «صبر، حزم، پرهیز، شکر و رضا» این قدم را درست بردار. با فضاگشایی کامل، با چریدنِ خالص از فضای عدم، قدم را درست بردار و هشیاری ات را بگذار در مرکز عدم شده، به طوری که هیچ جسمی در مرکز نماند. تو همیشه فرصت داری که راه رفتنت در شاهراه فضای باز شده درونت را اصلاح کرده و بهتر و بهتر بروی.





این جا کارگاه تبدیل است. تو باید آن قدر تمرین و تلاش کنی تا بتوانی اولین قدم را درست برداری، و بگذاری در این فضایی که از قبل در درون تو باز شده است. تو باید فرصت فضاگشایی به خودت و بقیه را بدهی. هیچ اشتباه کردن، ملامت، حس خبط و پشیمانی‌ای برای هیچ‌کسی در کار نیست. از طرف دیگر هیچ انتها و نهایتی هم در کار نیست که در هیجان انتظار بروی، و ذهن بخواهد قدم‌های دوم و سوم و غیره را بباشد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه 

صدر را بگذار، صدرِ توست راه 

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

◆ همه بی‌خودی پسندم، همه تن چو گل بخندم

◆ به طرب میان ببندم، که چنین دری گشادی

اولین قدم را درست برداشتی و گذاشتی در فضای باز شده درون. آن جا دیگر در هر وضعیت و اتفاقی، فقط بی‌خودی را می‌پسندی. می‌بینی که «خود داشتن و باخود و من‌ذهنی بودن» شادی را از تو می‌دزدد.

من باید مانند گل که تمام وجودش در حال خنده و پراکندن زیبایی و بوی خوش برای اطرافش است، با تمام تن یعنی **عُبدَم بخندم:**

✓ در بعد فیزیکی‌ام: سلامتی و لبخند، تحرک و پویایی، خوش‌زبانی، تمیزی و آراستگی ظاهری خودم و اطرافم.

✓ در بعد فکرم: خلاقیت، کارگشایی و آوردن خرد برای سامان‌بخشی

✓ در بعد هیجانم: کنترل هیجانات، که به‌جا و به‌موقع و به‌اندازه بروز دهم.



✓ در بعد جانم: جان دار بودن و انگیزه و مقصود تبدیل داشتن برای لحظه به لحظه‌ام

من باید فقط کمر هم‌تم را برای طرب و شادی ببندم. من هیچ وظیفه‌ای غیر از شاد کردن خودم و عیال خدا ندارم، آن هم به شکرانه‌ گشودن در فضای یکتایی در این لحظه و امکان یکی شدن با او. این یکتایی را حس کنم و حس شادی بی سبب درونم را، مانند نقل و نبات به همه کائنات و اطرافیانم بپاشم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۱۰۱

چگونه خنده بپوشم؟ انار خندانم 🌸

نبات و قند نتاند نمود سماقی 🌸

شاد و سلامت باشید ❤️.

مرضیه از نجف‌آباد



به نام خدا

با تکرار ابیات مولانا نفس سرکشمان را ادب کنیم، تا شیطان از ما دور شود و نور خدا چشم عدم بین ما را باز کند 🙏 .

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۵۶

بس که خود را کرده‌ای بنده هوا

کرمکی را کرده‌ای تو ازدها

من ذهنی مثل کرمی از هوای نفس تغذیه می‌کند و چاق می‌شود. هر که بنده هوای نفس شد، انرژی زنده زندگی را به خورد نفس مرده می‌دهد و کرم و سوسه را، به ازدهایی تبدیل می‌کند که زندگی اش را می‌بلعد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۰۲

ای برادر، صبر کن بر درد نیش

تا رهی از نیشِ نفسِ گبر خویش

صبر کردن و درد آگاهانه کشیدن با تحمل کردن و درد عاجزی کشیدن فرق دارد. صبر اولین قدم است که با فضاگشایی برمی‌داریم، تا از نیشِ نفسِ بدخواه که بر اساس پندار کمال، حرص، خشم و کمیابی عمل می‌کند، رها شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۷۰

ای نفسِ چو سگ آخر تا چند زنی دندان؟

وز کبر گسان رنجی، وندر تو دو صد چندان



مولانا خطاب به انسانِ نفسانی می‌گوید: رنجش و ایرادگیری از انسان‌ها، مثل دندان کشیدنِ سگی به استخوان است. در حالیکه هزار برابر این مرض‌ها درون ما است، ولی دوربین ما روی دیگران است و به عیب بینی و حسادت و قضاوت مشغولیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۴

هین سگِ نفسِ تو را زنده مخواه

کو عدو جانِ توست از دیرگاه

هشیاری انسان برتر از هشیاری حیوان است. نقطهٔ مشترک حیوان و انسان در نفسِ خواهنده، خورنده و کُشنده است، نفسی که از دیرگاه، دشمن تبدیل هشیاری جسمی ما به هشیاری حضور بوده است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند

در دو صورت خویش را بنموده‌اند

پس نفس و شیطان یکی هستند و در صورت‌های مختلف خود را نشان می‌دهند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۷۲۴

که بودشان لرزه و تخویف و ترس

از توهم‌ها و تهدیدات و نفس

\*تخویف: ترساندن



بی کیفیتِ زندگی و پریشانیِ حالِ ما، به خاطرِ تهدیداتِ نفس و ترس‌های من‌ذهنی است، که بر داشته‌هایمان می‌لرزیم و می‌ترسیم از بین بروند یا کم شوند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷

ترس و نومیدیت دان آواز غول

می‌کشد گوش تو تا قعر سفول

\*سُفول: پست‌ترین مقام

ترس‌ها و ناامیدی‌های ما صدای شیطان است، که ما را به أسفل السافلین و پست‌ترین نقطهٔ جسم و روح می‌کشاند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۷۳

مشورت با نفس خود گر می‌کنی

هر چه گوید، کُن خلافِ آن دنی

\*دنی: پست

با من‌ذهنی خود و من‌های‌ذهنی اطراف مشورت نکنیم، زیرا آن‌ها بخاطر مرکز همانیده و تأثیر قرین بد، ما را با وسوسه به سوی چیزهای دنیا می‌کشند و هشیاری ما پایین می‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۷۸

من ز مکرِ نفس دیدم چیزها

کاو برد از سحرِ خود تمییزها



ساختار من‌ذهنی با پندار کمال و سبب‌سازی کار می‌کند. خیالات و هیپروت ذهن با مقاومت و قضاوت، هشیاری ما را جادو می‌کند، و با مکر و حيله نفس را قوام می‌دهد و قوهٔ تشخیص را از ما می‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۲۸

هیچ نکشد نفس را جز ظلِ پیر

دامن آن نفس‌کش را سخت گیر

\*ظل: سایه

شکر کنیم که مولانا را داریم و یاد گرفتیم فضا باز کنیم و نفسِ خود را بکشیم. بزرگانی چون مولانا نور خردشان را به جهان تاباندند، تا ما راه درست را پیدا کنیم، پس دامنشان را سخت بگیریم و زیر سایهٔ آن‌ها روی خود کار کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۰۲

کسبِ فانی خواهدت این نفسِ خَس

چند کسبِ خَس کنی؟ بگذار، بس

نفس یا من‌ذهنی با پندار کمال به دنبال بیشتر داشتن و بهتر بودن، دنبال کسب است، و بر اساس عدم رضایتش همیشه مسئله و درد دارد. اگر از خواستن‌های نفسانی بپرهیزیم، مزهٔ شیرین اقبال زندگی را می‌چشیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۹۶

چون از آن اقبال شیرین شد دهان

سرد شد بر آدمی مُلکِ جهان

اگر یک‌بار شیرینی فضاگشایی را بچشیم، به خواسته‌های نفسانی که پوچ و بی‌اساس است، سرد و بی‌میل می‌شویم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۶

نیست کسبی از توکل خوبتر

چیست از تسلیم خود محبوبتر

شکر که می‌توانیم به خرد کل توکل کنیم و از مزایای فضای گشوده شده که امنیت، هدایت، عقل و قدرت است، استفاده کنیم. محبوبیت ما این است که با اراده نیکو تسلیم زندگی شویم و همانندگی‌ها را جدی نگیریم و رها کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۴۵۴

چونکه چشمش باز شد و آن نقش خواند

دیو را بر وی دگر دستی نماند

با فضاگشایی چشم عدم بینمان باز می‌شود و نقش همانندگی‌ها را شناسایی می‌کنیم و آزاد می‌شویم. وقتی هیچ همانندگی در ما نیست، شیطان را خلع سلاح می‌کنیم، و نیروی شفابخش زندگی، ما را از سختی‌ها عبور می‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۷

نفس با نفس دگر خندان شود

ظلمت افزون گشت، ره پنهان شود

بر اساس قانون جذب، کسی که من‌ذهنی دارد، انسان نفسانی را جذب می‌کند؛ و برای بیشتر کردن همانندگی‌ها، با عادت‌های غلط نفسانی، در تاریکی جهل خویش، به دنبال خوشی‌های پوچ و زودگذر می‌روند و راه حقیقت را گم می‌کنند، اینها عاقبتی جز درد و حسرت ندارند.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۱۹۸

اندر آن کاری که ثابت بودنی ست

قایمی ده نفس را، که مُثنی ست

\*مُثنی: خمیده، دوتا، در اینجا به معنی سست‌کار و درمانده

پروردگارا! پرورش، کارِ توست و کارِ من تسلیم است؛ هر چه بیشتر فضا باز کنم قایم بر ذات پاکت می‌شوم، ثباتی عظیم کن که با کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها پای هشیاریم نلرزد و به دو بینی و کاهلیِ ذهن نیفتم و از تو جدا نشوم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۵۴

نفس بی‌عهدست، زان رو گُشتنی ست

او دنی و قبله‌گاه او دنی ست

\*دنی: پست

هشیاری وقتی به ذهن رفت با چیزهای دنیا همانیده شد و یک من‌ذهنی تشکیل شد. من‌ذهنی خدا را هم به صورت تصویر ذهنی از خود جدا می‌بیند و عدم را نمی‌شناسد. این پستی و جهل انسان در نفس بود که با ناسپاسی عهد آلتست را فراموش کرد و به جای پرهیز از همانیدگی‌ها، خدا و یکتایی را انکار کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۵۵۴

نفس را تسییح و مُصحف در یمین

خنجر و شمشیر اندر آستین

\*مُصحف: کتاب قرآن





مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۱۶

هی: بیا من طمع‌ها دارم ز تو

گویدش: رو رو که بیزارم ز تو

نفس شیطانی پر از خواستن‌ها و طمع است ولی همین که ما عدم را شناختیم و فضاگشایی را از مولانا آموختیم قادر می‌شویم که من‌ذهنی‌مان را ببینیم و بگوییم: ای من‌ذهنی، من روح الهی هستم و از تو که شیطانی بیزارم، از من دور شو.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۱۷

تو نترسیدی ز عدل کردگار

من همی ترسم دو دست از من بدار

از خود پرسیم که: از کم شدن همانیدگی‌ها می‌ترسیم یا از عدالت خداوند که بر اساس صداقت و وفای ما کار می‌کند؟ وقتی عدم را شناختیم و از مولانا آموختیم که همه چیز در دنیا یک بازی است و جدی‌ترین کار ما این است که فضاگشایی کنیم و از جنس اتفاقات نشویم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۰

از ترازو کم کنی من کم کنم

تا تو با من روشنی من روشنم

پس عدالت و ترازوی خدا با مرکز ما کار می‌کند، هر چقدر مرکز ما خالی باشد آینه زندگی می‌شویم و حقیقت زندگی از آینه ما تجلی می‌کند. وضعیت‌های بیرون سامان پیدا می‌کنند، اگر درونمان را از غیر خدا پاک کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۴۷

غیرتش بر عاشقی و صادقی است

غیرتش بر دیو و بر استور نیست

\*استور: ستور، حیوانِ بارکش مانند اسب و الاغ و شتر

زندگی غیرت دارد و به دنبال کسی است که عاشق زنده شدن به خدا باشد و مرکزش را عدم کند. غیرت زندگی از کارهای شیطانی و خواستن های من‌ذهنی ما بیزار است، که هر لحظه برای بیشتر کردن همانیدگی‌ها مقاومت می‌کند و فضا را می‌بندد.

با سپاس از برنامه انسان ساز گنج حضور و یاران گرامی 🙏

دیبا از کرج



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)